**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

در تنبیه پنجم در دوران امر بین متباینین وارد شدیم در مرحلۀ چهارم ملاقات با یکی از مشتبهین در اطراف علم اجمالی، عرض کردیم از نظر زمانی که این ملاقات چه زمان حاصل شده است؟ صوری بر آن مترتب است که این صور باید بررسی شود از این جهت آیا چنانچه اجتناب از مشتبهین از جمله ملاقا لازم است آیا اجتناب از ملاقی هم لازم است یا لازم نیست؟

کلام در صورت دوم که علم اجمالی بعد از ملاقات حاصل شده، آیا اجتناب از ملاقی لازم است یا نه؟

عرض کردیم اینجا دو نظریه بود.

**نظریۀ اول:** نظر محقق نائینی بود که فرمودند اجتناب از ملاقی لازم نیست. دلیلشان را هم جلسۀ قبل توضیح دادیم. که خلاصه‌اش این بود که ایشان فرمودند ملاقی رتبتا متأخر از ملاقا است، تا اصل در ملاقا جاری بشود، اصل در ملاقی زنده نمی‌شود، اصل در مشتبهین تعاض و تساقط می‌کنند، اصل در ملاقی زنده می‌شود و بدون معارض است اصل طهارت در ملاقی جاری می‌شود لذا اجتناب از ملاقی لازم نیست.

**نظریۀ دوم:** در مقابل این آقایان جمعی از اصولیین از جمله محقق خراسانی[[2]](#footnote-2) و محقق اصفهانی قائلند که اجتناب از ملاقی هم در این صورت واجب است، صورتی که ملاقات قبل از علم اجمالی باشد. خلاصۀ دلیلشان این است که آقایان می‌گویند ما قسمت زیادی از مطالب محقق نائینی را قبول داریم به این معنا ما قبول می‌کنیم جریان اصل در ملاقی از نظر رتبه متأخر است از جریان اصل در ملاقا، چون رابطۀ بین این دو سببیت و مسبییت است. شک در طهارت و نجاست ملاقی متولَّد است از شک در طهارت و نجاست ملاقا. اما نسبت بین ملاقی و طرف دیگر مشتبه که رابطۀ سببیت و مسببیت نیست، بلکه ملاقی وقتی قبل از علم اجمالی ملاقات حاصل شده، ملاقی با مشتبه دیگر در عرض واحد است چون رابطۀ بینشان سببیت نیست، لذا شک داریم یا ظرف ب نجس است که ملاقی نداشته و یا لباس نجس است، اصل طهارت در لباس معارض با اصل طهارت در آن مشتبهی است که ملاقی ندارد، تعارض و تساقط می‌کنند.

**توضیح دلیل:** محقق اصفهانی می‌فرمایند ملاک تقدم و تأخر دو اصل و طولیت بین دو شئ یکی از این دو امر است، اصل طولی می‌شود در یکی از این دو حالت:

**مورد اول:** رابطه بین دو شئ سببیت باشد، علت و معلول باشند، اینجا محال است در عرض واحد باشند، چون علت رتبتا مقدم بر معلول است لذا رابطه طولیت است.

**مورد دوم:** اگر رابطۀ بین دو شئ سببیت نیست، یک شبه سببیتی باشد، مثلا شئ‌ای موضوع باشد و شئ دیگر حکم باشد، رابطۀ حکم و موضوع هم مثل رابطۀ علت و ملعول است، تا موضوع مفروض الوجود گرفته نشود حکمی نیست، لذا اگر بین دو شئ رابطه سببیت و مسببیت بود یا یکی موضوع و دیگری حکم بود اینجا طولیت اصل فرض می‌شود، اصل در موضوع مقدم بر اصل در حکم است و اصل در سبب مقدم بر اصل مسبب است.

در ما نحن فیه آقایان می‌گویند بین ملاقی و ملاقا رابطۀ سببیت است ما قبول داریم، شک در ملاقی مسبب است از شک در ملاقا، ولی بین ملاقی و آن طرف دیگر و آن مشتبه دیگر که در مثال ما مایع دوم است، این آقایان می‌گویند رابطۀ بین ملاقی و آن طرف نه سببیت است و نه موضوع و حکم است، وقتی این دو رابطه نبود اصل بین این دو طولیت ندارد، در عرض واحد است، لذا تا علم اجمالی آمد ملاقات هم دیروز بوده، ما شک داریم مایع اول و ملاقی آن نجس است یا مایع دوم، این مایع دوم با ملاقی طولیت ندارند با هم، لذا اصل جاری می‌شود و تعارض و تساقط می‌کنند.

یک اشکال اینجا متصور می‌شود که آقایان پاسخ می‌دهند، خلاصۀ اشکال این است که مستشکل می‌گوید این بیان شما دارای یک محذور دیگری است یک محذور شدیدتری پیدا می‌شود آن محذور این است که می‌گویند ملاقا و ملاقی شما گفتید رابطۀ آنها سببیت هست، درست هم هست ملاقا سبب و ملاقی مسبب، این رابطۀ سببیت است. از طرف دیگر سؤال می‌کنیم اصل در ملاقا چگونه تساقط کرد که شما جاری نمی‌دانید؟ می‌گویید اصل در ملاقا تعارض کرد با اصل در طرف دیگر، معنایش این است که اصل در مشتبه دیگر در رتبۀ اصل در ملاقاست و در رتبۀ علت است، بنابراین اصل در مشتبه دیگر با اصل در ملاقا تعارض کرد و تساقط کرد، می‌گویید همین اصل با ملاقی هم تعارض می‌کند، یعنی یک اصلی داریم هم با علت تعارض می‌کند و هم با معلول تعارض می‌کند، یک اصلی داریم هم در رتبۀ علت است و هم در رتبۀ معلول است، این غلط است، چگونه می‌شود اصل در طرف دیگر هم در رتبۀ علت باشد با او تعارض کند و تساقط کند، و هم در رتبۀ معلول باشد و با معلول هم تعارض کند و تساقط کند، این معنا ندارد و معقول نیست.

آقایان اینجا دو جواب دارند:

**جواب اول:** جواب دقی فلسفی است که ما توضیح نمی‌دهیم «قاعدۀ المساوات تختص بالمسائل الهندسيه دون المسائل الفلسفيه.» که در فلسفه باید مقدماتی بگوییم و توضیح بدهیم و الان خیلی توضیح نمی‌دهیم. حالا اگر دوستان بعد مطالعه کردند ممکن است توضیح دهیم.

**جواب دوم:** مهم جواب دوم است در عمل که مادۀ اشکال را برطرف می‌کند. این جواب دوم حاوی دو نکته است.

**نکتۀ اول:** اختلاف در رتبه چنانچه روشن است یک امر تحلیلی عقلی است و الا در خارج و از نظر زمان اینگونه نیست، تحرک الید و تحرک المفتاح، در خارج نیست و یک بحث تحلیلی عقلی است. درست مثل جنس و فصل در خارج، که ماهیت مرکب از جنس و فصل است، یک بحث تحلیلی عقلی است و الا در خارج چنین نیست، لذا تقدم و تأخر علت و معلول که رتبی است این یک امر تحلیلی عقلی است.

**نکتۀ دوم:** تنجز علم اجمالی، آمدن تکلیف به عهدۀ انسان و امتثال تکلیف و عدم امتثال در عالم خارج و واقع و جزء واقیعات زمانی است.

بعد از توجه به این دو نکته نتیجه این می‌شود که در محل بحث ما شما ببینید علم اجمالی منجز که می‌خواهد تکلیف‌آور باشد و یک منفصلۀ حقیقی درست کند، وقتی ملاقات قبل از علم اجمالی بوده است، این منفصلۀ حقیقی در خارج چند شعبه پیدا می‌کند؟ بدون شبهه این منفصلۀ حقیقی سه شعبه پیدا می‌کند یعنی در زمان واحد تا علم اجمالی آمد در مثال ما روز یکشنبه ساعت 8 صبح، شنبه ملاقات بوده، این لباس با این آب ملاقات کرد یکشنبه که علم اجمالی آمد این علم اجمالی ما تعلق می‌گیرد به سه شئ هر چند به تحلیل عقلی اختلاف رتبه داشته باشند دو شئ با هم، ملاک تنجز تکلیف، تعلق علم اجمالی به اطراف است، اختلاف رتبه یک امر تحلیلی عقلی است، لذا بدون شبهه منفصلۀ حقیقی بین سه شئ شکل می‌گیرد یا مایع و لباس نجس است و یا آن مایع نجس است، لذا ملاقی کاملا طرف علم اجمالی است وقتی ملاقات قبل از علم اجمالی حاصل شده است لذا به نظر ما نظر محقق اصفهانی درست است و نه نظر محقق نائینی لذا در صورت دوم اجتناب از ملاقی مثل اجتناب از مشتبه لازم خواهد بود. توضیح بیشتر در صور بعدی خواهد آمد.[[3]](#footnote-3)

1. - جلسه 72 – مسلسل 190– ‌‌شنبه – 25/11/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - كفاية الأصول صفحه : 363: «و ثالثة يجب الاجتناب عنهما ، فيما لو حصل العلم الإِجمالي بعد العلم بالملاقاة ؛ ضرورة إنّه حينئذ نعلم إجمالاً : امّا بنجاسة الملاقي والملاقى أو بنجاسة الآخر كما لا يخفى ، فيتنجز التكليف بالاجتناب عن النجس في البين ، وهو الواحد أو الإثنان». [↑](#footnote-ref-2)
3. - نهاية الدّراية في شرح الكفاية جلد : 4 صفحه : 288:« ـ قوله ( قده ) : وثالثة يجب الاجتناب عنهما فيما لو حصل [١]... الخ.

   وعن بعض الأجلة (قدس سره) تسليم طرفية الملاقي بالكسر للعلم الاجمالي ـ في الصورة الثانية المتقدمة ـ بناء على تعميم تنجيز العلم لما إذا تعلق بخطاب مفصل أو بخطاب مردد ، لتردده بين وجوب الاجتناب عن النجس أو المتنجس هناك ، دون هذه الصورة ، حيث لا علم بخطاب مردد ، بل يعلم بخطاب مفصل ، وهو وجوب الاجتناب عن النجس بين الإناءين ، ويحتمل خطابا آخر في الملاقي ـ بالكسر ـ.

   وفيه : أن تنجيز العلم الاجمالي لا يدور أمره بين الأمرين ، من حيث تعلقه إما بخطاب مفصل أو بخطاب مردد ، ليتوهم أنه لم يتعلق بالمردد ، فمتعلقه مفصل ، والملاقي محتمل ، بل من أنحاء تعلقه أن يتعلق بتكليف في طرف ، وتكليفين في طرف آخر متوافقين أو متخالفين ، كما إذا علم بنجاسة هذا الاناء أو بنجاسة ذاك الاناء وغصبية الثالث ، فانه لا ريب في تنجيز التكليف الواقعي بالعلم ، وليس أحد التكليفين بالإضافة إلى الآخر قدرا متيقنا حتى يتوهم انحلاله إلى خطاب مفصل معلوم وخطاب آخر مشكوك.

   نعم ما أفاده شيخنا العلامة ( رفع الله مقامه ) هنا من وجوب الاجتناب من جميع الأطراف ، إنما هو بالنظر الى مقتضيات العلم الاجمالي ، حيث إنه تعلق بتكليف غير منجز ، فيصلح لأن يتنجز بالعلم ، بخلاف الصورتين السابقتين ، وإلا فالأصل في الملاقي ـ بالكسر ـ ليس في عرض الأصل في الملاقى بالفتح ، ليكونا معا معارضين للأصل في الطرف الآخر ، فيتساقط الجميع ، بل الأصل في الملاقى ـ بالفتح ـ في عرض الأصل في الطرف الآخر فقط ، فيبقى الأصل في الملاقي ـ بالكسر ـ سليما عن الأصل الحاكم وعن الأصل المعارض ، فينحل العلم بالاضافة إليه ، فتدبر جيدا.». [↑](#footnote-ref-3)